





آن مردی که من مقبره‌اش
و مکان زندگی‌اش را زیارت
کردم و آن همه سادگی و
صمیمیت را دیدم. آن مرد،
مگر چه داشت؟ بدیهی است
که او دارای قوه جادویی
نبود، یک انسان بود. ولی
آن چیزی که آن مرد، تجلی
آن بود، یعنی آن ایمان، آن
مذهب، اگر مورد بهره‌برداری
صحیح و درست واقع شود
بسیار پر قدرت است.

من چنان توانایی را دارم که یک چنین فیلمی را بسازم یا
خیر. اما به هر حال، بعد از ساختن دو فیلم، زمان آن رسیده
که بگویم می‌توان روی این نوع فیلمها سرمایه‌گذاری کرد.
هر چند که هنوز موفق نشده‌ام تهیه‌کننده مناسبی را پیدا
کنم. در حال حاضر من برای کار آماده‌ام. فیلمنامه‌ها نیز
حاضرند. منتهی مشکلی که با آن مواجهیم، این است که
برای پیدا کردن تهیه‌کننده، حال چه تهیه‌کنندگان فیلمهای
قبلی‌ام و یا سایر تهیه‌کنندگان، همیشه می‌خواهند فیلمی در
مورد «خودشان» بسازم! حال چه شاه‌ها باشند و چه رؤسای
جمهوری و حتی وزرای آنها. از مراکش به این طرف، اوضاع
از این قرار است. یا می‌خواهند درباره پدرشان فیلم بسازم
و یا درباره رژیم آنها. حال آنکه من دلم نمی‌خواست و
نمی‌خواهد. چرا که نمی‌خواستم وارد سیاست بشوم. منظورم
این است که سوژه‌هایی را که می‌خواهم که برای همه
جهان اسلام، به طور کامل جالب و جذاب باشند، به طوری
که هیچ کس درباره چنین سوژه‌ای اختلاف نداشته باشد. من
درباره این روئنه خودم می‌توانم به تفصیل برایتان صحبت
کنم، منتهی اگر بخواهم به‌طور خلاصه بگویم، همین مسأله،
اصلی‌ترین دلیل کم‌کاری من است. باز هم می‌گویم من
آماده‌ام ولی تهیه‌کننده مناسبی در کار نیست.

**دقیقا از چه زمانی پرداختن به یک چنین موضوعی
(صلاح‌الدین ایوبی) برای شما آغاز شد؟ چطور
شروع شد و مبدأ این قضیه در کجا بود؟**

خب، راستش این اولین بار است که چنین سؤالی از
من پرسیده می‌شود که چه عاملی در ابتدا موجب شروع
این قضیه شده. راستش، «بوکاسا»، رئیس‌جمهور آفریقای
مرکزی، مسلمان شد و اسم جدیدش را هم «صلاح‌الدین»
گذاشت. در آن زمان او جانبدار «قذافی» بود و یک روز،
از لیبی به من تلفن زدند که قذافی قصد دارد به آفریقای
مرکزی برود و در آنجا طی مراسمی، «بوکاسا»، رسماً
مسلمان اعلام خواهد شد، به همین دلیل ما به نسخه‌ای
از فیلم الرسالة احتیاج داریم تا آن را در آفریقای مرکزی
نشان بدهیم.

به هر حال، ما پروژکتور را در یک استادیوم ورزشی
بزرگ نصب کردیم و «بوکاسا» و قذافی هم کنارش
ایستادند. استادیوم هم از شلوغی و کثرت جمعیت، غلغله بود.
هر وقت چهره «بلال» روی پرده می‌آمد، همه تماشاچیان
یک صدا هلهله می‌کردند و فریاد می‌زدند. متعاقباً وقتی از
آنجا برمی‌گشتیم، در هواپیما، قذافی، من را صدا زد و من

من همیشه دلم می‌خواسته که به ایران بیایم. خصوصاً
زمانی که فیلم «الرسالة» (در ایران: محمد رسول‌الله) در
دوران شاه ممنوع‌الاکران شد و به دنبال آن، وقتی هم که
انقلاب شد، شنیدم که نمایش این فیلم، هنوز هم ممنوع
است! آخر شنیده بودم که اذان فیلم، مطابق اذان شیعیان
نبوده و به همین دلیل نمایش فیلم ممنوع شده. متعاقباً مطلع
شدم که امام خمینی فیلم را دیده و فرموده بودند که دوران
پیامبر مسأله شیعه و سنی وجود نداشت و بگذارید فیلم را
نمایش بدهند. بلی! من همیشه مایل بودم ولو به هر دلیلی
که شده به ایران بیایم. تا اینکه سرانجام از طرف آقای زَم
از من دعوت شد. این دعوت مدت‌ها قبل شده بود، منتهی
مسأله این بود که همیشه یا وقت من برای این سفر مناسب
نبود و یا اینکه با مشکل آماده شدن ویزا مواجه بودم. آخر به
عنوان یک «آمریکایی»، مشکل بود که به اینجا بیایم. ولی
خوشبختانه در حال حاضر، آمدن به اینجا آسان شده.

**چرا ده سال طول کشید تا فیلم بعدی‌تان را
بسازید؟**

همیشه از من همین سؤال را می‌کنند و من نیز همیشه
از هر کسی که چنین پرسشی را از من دارد، شرمند می‌شوم.
البته باید بگویم که من یک نفرم، یک کارگردانم و در همه
جا این شبهه وجود دارد که هر وقت اراده کنم، می‌توانم لا بُد
فیلمی را کارگردانی کنم. البته من همیشه برای کار آماده‌ام.
بعد از الرسالة و در رابطه با تاریخ اسلام، من ایده چند فیلم
را در همان «ژانر» دارم، منتهی مسأله‌ام، هزینه مالی این
پروژه‌هاست. اگر قرار باشد چنین فیلمهایی آن هم از دیدگاه
ما ساخته بشود، طبعاً بایستی از طرف خود ما هم هزینه مالی
آن تأمین بشود.

آخر هر فیلمی که از طریق هالیوود بخواهد ساخته شود،
حتی در مرحله سوژه هم، آن را کنترل می‌کنند. در آنجا
نمی‌شود هر چیزی را گفت، چرا که آنها همیشه همه چیز را
تحت کنترل دارند. به همین جهت است که چنین سوژه‌هایی،
بایستی از بیرون مناسبات هالیوود تأمین و تهیه بشوند. از
بابت تأمین هزینه مالی دو فیلم خودم مشکلاتی داشتم ولی
سرانجام توانستم تهیه‌کننده این فیلمها را پیدا کنم و خوب،
من از بابت مشکلات پیدا کردن تهیه‌کننده و معضلات تهیه
فیلم، اول هالیوود را مقصر نمی‌دانم. به این خاطر که اصولاً
ساختن فیلمی درباره پیامبر(ص)، آن هم از طرف هالیوود،
شاید اقدامی شبهه‌برانگیز تلقی بشود و بعد هم شاید چنین
شبهه‌ای درباره خودم هم به وجود می‌آید. اینکه آیا اصولاً



کشتی حامل «کلمب»، دانشمندان مسلمانی هم بودند که به او کمک می‌کردند.

در مجموع می‌توانم بگویم که پرداختن به چنین سوژه‌هایی از همان جا شروع شد که «بوکاسا» می‌خواست مسلمان بشود. البته اسلام آوردن او قلابی بود چرا که بعداً همان شد که بود، پول گرفت و... قس علی‌هذا، ولی من همان جا بود که تأثیر سینما را روی توده‌های مردم به عینه دیدم و حالا هم همیشه می‌گویم که سینما قدرتمندتر از تانک است.

شما مسأله اعمال کنترل بر روی فیلم‌سازی و مسأله

صهیونیسم را در هالیوود چطور ارزیابی می‌کنید؟

واضح است که در آنجا مادیات همه چیز را کنترل می‌کند. یعنی این تهیه‌کننده است که مشخص می‌کند که چه چیزی می‌بایست گفته شود یا ساخته بشود و اما در رابطه با اشاره شما به کنترل صهیونیسم بر سینمای هالیوود، خوب، قطعاً آنها هستند که صنعت سینما را کنترل می‌کنند.

من یک مبلغ نیستم، شما به خوبی می‌دانید که من، نه مبلغ هستم و نه به بشر دوستی سخاوتمندانه معتقدم. من فقط یک انسان معمولی هستم. من خواهان آن هستم که موفقیت‌هایی داشته باشم، همچنین نمی‌خواهم که ریشه‌هایم و گذشته‌ام را فراموش کنم. می‌خواهم چیزی را (بیامی را) برای مخاطبانم مطرح کنم. واضح است که اگر نتوانم فیلم‌هایی با پیام بسازم، باید در هر صورت به فیلم ساختن ادامه بدهم تا اینکه از لحاظ هنری و حرفه‌ای ارضاء بشوم. آنچه که مرا به فکر می‌اندازد این است که در این دنیا ما مسلمانان یک میلیارد نفر هستیم، ولی همه‌مان مظلوم هستیم. در رکود اقتصادی به سر می‌بریم، با همدیگر می‌جنگیم. فقر در میان اکثریت موجود است. این یک وضعیت سالمی نیست. چرا چنین است؟ ما از ابتدای تولدمان (به عنوان یک امت اسلامی) با چنین وضعیتی رویه‌رو نبودیم زیرا که تاریخ گذشته‌مان به چنین حقیقتی شهادت می‌دهد. ما با اصول اخلاقی‌مان، با ایمانمان، به جهان حکم می‌راندیم. چرا اکنون دو کشور مسلمان نمی‌توانند با هم همکاری کنند. من در حقیقت به دنبال جوابها نیستم. پرسش سؤال فی‌نفسه آغاز پژوهشی در این زمینه است. این مسأله (وحدت و عزت اسلامی) هم اکنون بیشتر اهمیت پیدا می‌کند چرا که مثلاً در شوروی، پنجاه میلیون مسلمان از زیر بوغ کمونیسم بیرون آمده‌اند، متوجه شده‌اند که دو نسل از آنها طعمه کمونیسم شده است. همچنین در چین ما پنجاه میلیون مسلمان داریم که شاید آنها هم روزی آزاد شوند و بر اینها باید مسلمانان افغانستان و یوگسلاوی (بوسنی - هرزگوین) را افزود. ما ناگهان خود را مواجه با چنین وضعیتی می‌بینیم که در آن مسلمانان تحت سلطه غیر مسلمانان آزاد می‌شوند و خود

کنارش نشستیم، او همان جا به من گفت که «سینما از تانک هم پر قدرت‌تر است». کاری ندارم که درباره «قذافی» چه چیزی می‌گویند، ولی برای من به عنوان یک فیلمساز، چنین جمله‌ای خیلی آرام‌بخش بود. قذافی همان جا به من گفت که من در سال یک یا دو فیلم درباره همین موضوعها از تو می‌خواهم. به او گفتم ساختن یک فیلم در سال هم مشکل است، اما او گفت که هزینه تولیدشان را من وارد بودجه کشورم می‌کنم تا چنین فیلم‌هایی ساخته بشوند. بعد هم گفت: «به من یک برنامه مکتوب بده». من هم برنامه‌ای به او دادم. بعد از آن، می‌خواستم دو فیلم بسازم، یکی به نام «عمر بن خطاب» و یکی هم درباره «علی بن ابیطالب (ع)»، و خوب، واضح بود که چهره ایشان را نمی‌شد نشان داد. (مثل حضرت پیامبر در فیلم الرساله) امام موسی صدر هم یک روز حضور داشتند. قذافی ایشان را به من معرفی کرد و من از آقای صدر پرسیدم که آیا ایشان حاضرند به من کمک کنند تا فیلم الرساله را بسازم یا خیر. این جریان قبل از ساختن فیلم بود. امام صدر گفت با تو همکاری می‌کنم، اما به یک شرط، آن هم اینکه تو یک فیلم برایم درباره امام علی (ع) بسازی. من هم گفتم فیلمی برای شما می‌سازم، منوط به دو شرط، اول آنکه شما سنیها را قانع کنید تا حضرت علی (ع) را در فیلم ببینیم، چرا که تصور می‌کردم با توجه به تمناهایی که از امام علی (ع) می‌دیدم، برای شیعیان در این مورد مسأله‌ای وجود ندارد. شرط دوم هم این بود که از آقای صدر خواستم که: شما خودتان نقش حضرت علی را بازی کنید. نمی‌دانم چقدر آقای موسی صدر را می‌شناسید، او واقعاً یک چهره و تیپ عجیبی داشت و خوب، واضح بود که ایشان در فیلم بازی نخواهد کرد. بعد هم ایشان گفت که شیعیان هم با نشان دادن امام علی (ع) حتماً مخالف خواهند بود. به هر حال بعد از زمان پیامبر، یک مقطع زمانی وجود داشت که ما بایستی از کنار آن می‌گذشتیم. چرا که اسلام تأسیس شده بود و حالا باید وارد دوران مبارزات (پس از پیامبر و خلفای راشدین) می‌شدیم. به همین خاطر، من «به صلاح‌الدین ایوبی» و موضوع «اسلام و جنگ‌های صلیبی» رسیدم.

بعد از این موضوع، من فیلم‌نامه آماده‌ای درباره «اندلس» و دوران طلایی اسلام در اروپا و تمدن درخشان آن دارم. مقصودم از تمدن یاد شده، نه فقط جنگجویان و شمشیرهایشان، بلکه پیشرفت رشته‌های علمی نظیر، فیزیک، شیمی، ریاضی، جبر و نجوم است. آن دوران، دورانی بود که دانشگاه «قرطبه» (کوردوبای فعلی در اسپانیا) مرکز علمی جهان محسوب می‌شد و تازه بعد از سقوط «اندلس» و تمام مجموعه علمی آن، اساتید این دانشگاه به خود «کریستف کلمب» کمک کردند تا آمریکا را کشف کند. این یک واقعیت است و حتی خود آمریکاییها هم می‌دانند که در

به نظر من اولین نشانه‌های این تحول «ورود» امام خمینی به تهران بود. آن چنان صحنه جذابی بود که تو گویی این خود نمایشی راجع به نقش ایمان و قدرت یک مرد بود. این پرشکوه‌ترین «ورود» در تاریخ بشریت بود.



تشکیل حکومت می‌دهند. ولی هنوز ما این «استعداد» نحس را داریم که «بر علیه» همدیگر بجنگیم ولی قادر نیستیم متحداً بجنگیم. این من را رنج می‌دهد. این همیشه من را رنج می‌دهد.

و آیا این عامل اصلی (انگیزه اصلی) شما در فیلم ساختن محسوب می‌شود؟

بله، مسلم است. تمام سعی من این است که نشان بدهم زمانی «ما» چنین بودیم، «ما چنین کردیم» و اینکه مسلمانان را ترغیب بدان کنم که بار دیگر چنین عزیز باشیم و چنان مقتدر. وقتی که صلاح‌الدین ایوبی، با صلیبیون در حال جنگ بود، متوجه شد که آنها گرسنه هستند. جنگ را متوقف کرد. آنها را اطعام کرد و سپس به جنگ با آنها ادامه داد. چنین نمونه‌هایی را هم اکنون در میان خودمان نمی‌توانید پیدا بکنید، تا چه رسد به دشمنانمان. این نمونه‌هایی است که علاقه‌مند به نشان دادن آنها در فیلم‌هایم هستم.

آیا در تعقیب چنین هدفی بود که به ایران سفر کردید؟

بدیهی است. ما همه می‌دانیم که اکنون ایران، مرکز انقلاب اسلامی است. اولین انقلابی است که تاریخ اسلام عصر جدید را تغییر داد. انقلابی است که به فراسوی مرزهایش در تمام جهان دست یافت. بنابراین پیام انقلاب وجود دارد و انقلاب وجود دارد. چه فیلم‌ساز باشیم، چه روزنامه‌نگار، چه نویسنده، پیامبران این گونه پیام‌ها هستیم. ما باید حاملان این پیام برای مخاطبان جهانی آن باشیم. این کاری است که ما باید حتماً انجام بدهیم.

آیا فکر می‌کردید که روزی در متن این جریانات در ایران باشید؟

به نظر من اولین نشانه‌های این تحول، «ورود» امام خمینی به تهران بود. آن چنان صحنه جذابی بود که تو گویی این خود نمایشی رایج به نقش ایمان و قدرت یک مرد بود. آن مرد، هشتاد ساله بود. اول در عراق و بعد در فرانسه در روستایی تبعید بود. این پرشکوه‌ترین «ورود» در تاریخ بشریت بود. آن مردی که من مقبره‌اش و مکان زندگی‌اش را زیارت کردم و آن همه سادگی و صمیمیت را دیدم. آن مرد، مگر چه داشت؟ بدیهی است که او دارای قوه چادویی نبود، یک انسان بود. ولی آن چیزی که آن مرد، «تجلی» آن بود، یعنی آن ایمان، آن مذهب اگر مورد بهره‌برداری صحیح و درست واقع شود بسیار پر قدرت است.

در آن لحظه «ورود» به تهران، به خود گفتم این آغاز انقلابی است که امواجش به تمام جهان خواهد رسید و چنین شد این انقلاب به فراسوی مرزهایش - به الجزایر، سودان، تونس و... - دست یافت. من ایران را مرکز این انقلابها در جهان اسلام می‌دانم. پس بنابراین می‌توانم بگویم که دیدار از ایران برحسب اتفاق نبوده است.

شما همه جا رفته‌اید و با سران کشورهای عرب برای تهیه‌کنندگی فیلمتان صحبت کرده‌اید چطور شد که آخر اینجا آمدید و عکس‌العملتان چه بود؟

وقتی دعوت شدم و زمان دیدار و گفت‌وگو با روحانیون شد، فکر کردم دوباره، همان قضیه همیشگی خواهد بود، مثل علمای سنی متعصب با افکار بسته. بزرگ‌ترین کشف من در این سفر برخورد باز روحانیون با مسأله سینما بود و درک رسالت آن. از آقای زم گرفته تا دیگران که برخورد کردم، یک درک صحیح و یاز دیدم. یعنی نه فقط از روحانیون، بلکه متوجه شدم که یک طرز فکر در اینجا وجود دارد، یک فلسفه است و بسیار هم منطقی و باز.

الآن چه می‌خواهید بکنید؟

می‌خواهم روی «صلاح‌الدین ایوبی» کار کنم، زیرا ما الان درگیر یک جنگ صلیبی هستیم، چه الجزایر چه کشورهای آذربایجان؛ ما نمی‌خواهیم منفی باشیم. می‌خواهیم ببینیم چرا صلاح‌الدین موفق بوده، ارزشهایش، شجاعتش و اینکه قادر شد اورشلیم را بگیرد. هدف من این است که فقط تاریخ را بازگو کنم، مگر آنکه از آن مفهومی استخراج کنم و با تمام عدم اتحاد و مشکل اسرائیل و بیت‌المقدس فکر می‌کنم صلاح‌الدین بهترین سوره است در ارائه این مسأله، یعنی مسأله دعوت به اسلام. یادم هست وقتی روی عمر مختار کار می‌کردیم، مسأله برایم فلسطین بود. اگر شما در فیلم عمر مختار، ایتالیا و لیبی را بردارید و جای آن فلسطین و اسرائیل را بگذارید، تغییر زیادی نخواهد کرد. نکات مشابه بسیار وجود دارد. صلح سادات، اردوگاههای آواره‌ها و... فکر ساختن فیلم عمر مختار، زمانی به نظر من رسید که در لیبی (تری‌پولی) بودم و سادات وارد بیت‌المقدس شد. فکر کردم، این تسلیم است، تسلیم محض و از اینکه یک عرب بودم شرمنده شدم و بلافاصله فکر ساختن عمر مختار به نظرم رسید.

در مورد کارگردنتان دره‌الیوود، و وظیفه‌ای که حس می‌کنید دارید، بگویید؟

فکر نمی‌کنم بتوانم اینجا بنشینم، و شکایت کنم که من را محاصره کرده‌اند و کاری نمی‌توانم بکنم. این همیشه یک بهانه است برای شکست. مثالی که می‌توانم بزنم مثل دانشجویی است که در امتحانات نمره کم می‌آورد و تقصیر را گردن استاد می‌اندازد که «یهودی» بود و من را رفوزه کرد. این، مزخرف است. اگر واقعا بخواهید، موفق می‌شوید. اما به هر صورت اگر یهودی باشید همه چیز خیلی آسان‌تر می‌شود، پیشرفت هم سریع‌تر می‌شود. اما وقتی وارد مسأله فلسطین و اسرائیل می‌شوید، مقاومت بزرگی را حس می‌کنید ولی در همین شرایط وقتی درباره تاریخ صحبت می‌کنید، و جنبه‌های مثبت را در نظر دارید مسأله‌ای پیش نمی‌آید.

فکر ساختن فیلم عمر مختار، زمانی به نظر من رسید که در لیبی (تری‌پولی) بودم و سادات وارد بیت‌المقدس شد. فکر کردم، این تسلیم است، تسلیم محض و از اینکه یک عرب بودم شرمنده شدم و بلافاصله فکر ساختن عمر مختار به نظرم رسید.

می‌توانید بیشتر توضیح دهید؟

نمی‌توانم دقیقاً بگویم ولی همین قدری که از طریق رسانه‌های خبری هر اتفاقی که می‌افتد، صحبت از تروریسم است یا مسلمانان، می‌دانید در هر جا، وقتی صحبت از مسلمانان پیش می‌آید، بلافاصله تروریسم ترسیم می‌شود. آنها، چنین کرده‌اند.

فکر ساختن فیلم الرسالة، که برای اولین بار با ابعاد وسیع و بین‌المللی طراحی شده بود درباره پیام اسلام و شخص پیامبر چطور شروع شد؟

دو چیز بود: اول بچه‌های من - من با یک آمریکایی ازدواج کرده بودم. فرزندانش داشتند بزرگ می‌شدند و حس کردم باید چیزی به آنها آموزش دهم و نمی‌شد توسط کتابها و حتی قرآن به آنها در آن مرحله چیزی آموخت. آنها در اجتماع زندگی می‌کردند که همه چیز را به صورت تصویر می‌دیدند. در همان زمان من مشغول ساختن فیلمهایی مستند در گوشه‌های جهان بودم، و در آن زمان در فیلیپین بودم، به صورت یک فیلم سفری - بعد به یک جزیره کوچک رسیدم که در آنجا یک مسجد دیدم که از شاخه‌های درخت ساخته شده بود. این من را تکان داد، که در این نقطه دورافتاده مسجدی در یک جزیره می‌بینم و فکر کردم چیزی در این راستا باید انجام دهم. اول یک مستند بود - بعد بزرگ‌تر و بزرگ‌تر شد تا این شد.

شما قبل از آن، هم‌هانش مستند کار می‌کردید؟

بله، زمینه کار من هم‌هانش مستند بود. این قبل از الرسالة است. در دوران دانشگاه با دانشجویان زیادی از اطراف دنیا آشنا شدم که بعد از فارغ‌التحصیلی از طریق فرستادن گروههای فیلم‌برداری با آنها فیلمهایی تهیه کردم. رشته اصلی من «تدوین» است. راشها می‌رسید و من آنها را مونتاژ می‌کردم. این است سینما. یعنی تدوین. هر کسی که می‌خواهد کارگردان بشود و مونتاژ بلد نباشد، باید سینما را فراموش کند.

الرساله، چقدر طول کشید تا آن را تهیه کنید؟

متأسفانه تولید آن آن قدر طول نکشید که مذاکرات برای به توافق رسیدن، به طول انجامید، مثل مذاکرات مسئولین مذهبی که پنج سال کلاً طول کشید. که هم‌هانش تولید نبود. در سال اول فقط مذاکرات بود، قانع کردنها بود، رفتن به الازهر، به مکه، پیش این عالم رفتن، پیش آن عالم رفتن و... برایتان قبلاً در مورد آن بحث احقانه‌ای که با آن داشتم راجع به «صورة حرام» [به عربی یعنی: تصویر حرام است] و عکاسی از «سایه‌های منجمد» تعریف کرد. کلاً تولید، سه سال طول کشید و حتی وسط تولید در مراکش کار ما را متوقف کردند و باید از آنجا به لیبی می‌رفتیم.

مشکل چه بود؟

مشکل، خیلی احقانه بود. ما تأییدیه دانشگاه الازهر را داشتیم - آنها سناریو را صفحه به صفحه مهر کردند. بعد آن را به مجلس الشیعه در لبنان بردیم، آنها هم آن را مهر کردند و به ما گفتند که باید از «رابط فی العالم الاسلامیه» در عربستان سعودی اجازه بگیرید. آنها مثلاً جناح راست افراطی بودند. آنها فکر می‌کردند که همه ملحدند. الازهریها ملحدند. باید می‌رفتیم آنجا و می‌فهمیدم چرا با آن مخالفاند. من به آنها درباره این «صورة حرام» گفتم که من در دانشگاه کالیفرنیا یاد گرفته‌ام که کسی که تئوری عکاسی و عدسیها را پایه‌گذاری کرد، یک مسلمان بود به نام «حسن ابن حیفاء» و حالا ما اینجا، به اذان مسلمین داریم می‌گوییم که حرام است! عکس فیصل در روزنامه بود، گفتم، این یک «صورة حرام» است؟ گفت که نه این اشکال ندارد، چون «انجماد

زمانه عوض شده. ما در زمانی بحرانی زندگی می‌کنیم که وقایع روزبه‌روز رشد می‌کند و حاکی از یک تحول دائم است هر روز برای همه روشن‌تر می‌شود که جریان یک جنگ صلیبی در پیش است.

وقتی تماشاگر حس کرد که فیلم دارد او را موعظه می‌کند، درس می‌دهد، درس مستقیم، از پرده و از فیلم جدا می‌شود. به طور غیر مستقیم، شما باید به قلب تماشاگر نفوذ کنید.

فیلم را باید جلوی تماشاگر گذاشت. برای من فرق نمی‌کند چند جایزه در کدام فستیوال گرفته. اگر تماشاگر آن را دوست نداشته باشد، حتی اگر شاهکار باشد، باید آن را روی طاقچه گذاشت.

هیچ فیلمی موفق نخواهد بود اگر تماشاگر نداند با چه کسی باید همدلی کند.

سینما، یعنی تدوین. هر کسی که می‌خواهد کارگردان بشود و مونتاژ بلد نیست، باید سینما را فراموش کند.



فکر می‌کنم «صلاح‌الدین ایوبی» بهترین سوژه است در ارائه مسأله فلسطین و دعوت به اسلام. من ایران را مرکز این انقلابها در جهان اسلام می‌دانم. من، بالاتر از همه (شیعه و سنی)، یک مسلمانم.

سایه «FREEZING SHADOW» است. می‌دانید آنها در حماقتشان باهوش‌اند. می‌گفت شما در سینما آن را به حرکت درمی‌آورید و به آن روح می‌بخشید و خلقت روح، فقط به خدا مربوط است. من گفتم که اگر تصویر خودم را در آینه ببینم دلیل نیست که من یک روح خلق کرده‌ام، و اگر من قادر بودم که روح خلق کنم، ارواح بسیاری برای تمام جهان عرب خلق می‌کردم. بعد به او گفتم، که در زمانی که ما داریم درباره «صورت حرام» جر و بحث می‌کنیم، آنها روی کره ماه می‌نشینند، چون هم‌زمان با این واقعه بود، و در تلویزیون دیده می‌شد، بعد رئیس آنها از آن عقب فریاد می‌زند، اسمش «بیز» بود، مفتی آنها بود، گفت آنها به روی کره ماه ننشسته‌اند، شما را فریب داده‌اند، آن کره ماه نیست، فکر کردم که فایده ندارد، بنابراین من بدون تصویب آنها، کار را شروع کردم ولی این مراحل دو سال طول کشید و بعد از اینکه تهیه‌کننده‌ها را یافتم، کار سه سال دیگر طول کشید.

مشکلی در حین فیلم‌برداری داشتید؟

بله، تهیه‌کنندگان از مراکش، کویت و لیبی بودند. ما در مراکش فیلم‌برداری می‌کردیم و نصف فیلم را تمام کرده بودیم که از ملک حسن تلفنی داشتیم. نزد او رفتم، به من تلگرافی از ملک فیصل نشان داد. که اگر هنوز آنها فیلم الرساله را در مراکش فیلم‌برداری می‌کنند، من به کنفرانس اسلامی رباط نخواهم آمد. پادشاه شرمزده شده بود و من می‌دانستم برای او کنفرانس، مهم‌تر از فیلم است و در آن زمان، ملک فیصل پادشاهی پر قدرتی بود و به ما گفتند که شما سه روز فرصت دارید مراکش را ترک کنید. واقعا سه روز بسیار مشکلی بود. دکور، صحنه، همه‌اش، آن اسمها، سلامها، ولی کجا می‌خواهیم برویم؟ هیچ جا - خیلی جاها را سعی کردیم، حتی اروپا، در اسپانیا، مالتا، یونان، قبرس، همه‌اش جواب نه بود، تنها جایی که باقی مانده بود، لیبی بود. من دستور دادم همه وسایل را سوار کشتی کنند و در بندر منتظر بمانند. با هواپیما به لیبی رفتم، برای دیدن قزاقی، دفعه اول بود - به او توضیح دادم و بعضی از صحنه‌هایی که فیلم‌برداری کرده بودیم را نشان دادم. او کار را دید و بعد پرسید، مسأله چیست؟ برایش توضیح دادم، گفت این فیلم باید ادامه یابد و مسئولیت اتمام آن را قبول کرد.

شما دو ورسیون از فیلم را به عربی و انگلیسی فیلم‌برداری کردید، چه انگیزه‌ای باعث شد این کار را بکنید؟

سؤال جالبی است زیرا به لحاظ اقتصادی به نفع ما نبود، ولی به لحاظ زبان قرآن، احساس کردم لازم است فیلم را به زبان قرآن هم بسازم، و تا امروز از نسخه عربی بیشتر از نسخه دیگر لذت می‌برم. منظورم این است که کلمه «الله اکبر» مفهومی خاص دارد GOD IS GREAT که آن را نمی‌رساند.

ما حدس زدیم که ساختن نسخه عربی، ۲۵ درصد بیشتر خواهد شد. فکر کردیم بازیگران انگلیسی زبان بازی می‌کنند، کنار می‌روند، گروه عربی بازی می‌کنند، همان صحنه، همان مکان - ولی چون اولین بار بود، حوادث غیرقابل پیش‌بینی بود. مسأله‌ای که کشف کردیم در زبان بود. بازیگر انگلیسی فی‌المثل دیالوگی باید در حین راه رفتن تا نقطه مشخصی می‌گفت، کشف کردیم که به زبان عربی باید کلام بیشتری مصرف شود تا همان مطلب گفته شود، عربی، زبان پرشاخ و برگ‌تری بود. بنابراین فهمیدیم که باید صحنه را بازرتر کنیم، نورپردازی را وسعت دهیم و همه اینها خرج بیشتری را در بر می‌گرفت. فهمیدیم که چیزی به

عنوان بازیگر بین‌المللی وجود ندارد، اگر به هر دو بازیگر، همان زمینه و امکانات را بدهید، هر دو یک جور جواب می‌دهند. بعضی اوقات این بهتر می‌شد بعضی اوقات آن. برای بازیگرهای عرب، اول ترسناک بود. «عبدالله قیس» می‌گفت من نمی‌توانم بعد از بازی «آنتون کوین» بازی می‌کنم؟ آنتونی کوین می‌گفت چطور من در مقابل یک عرب مسلمان نقش یک عرب مسلمان را بازی کنم؟ من هم پیش خودم گفتم خوب شد هر دو از هم می‌ترسند. مسأله بعدی بر آن بود که چه کسی اول بازی کند. هر کدام می‌خواستند طرف مقابل اول برود تا او مشاهده کند. تصمیم گرفتیم که برای صحنه‌های داخلی، انگلیسی‌ها اول بروند. تکنسینهای نور با بازیگران انگلیسی‌زبان هماهنگ بودند و الگوی خوبی برای عرب‌زبانها بود. ولی برای صحنه‌های خارجی که عموماً سیاهی‌لشکر داشتند، عربها می‌رفتند که رابطه مستقیم با سیاهی‌لشکر برقرار می‌کردند و وقتی نوبت انگلیسی‌زبانها می‌شد، سیاهی‌لشکرها دقیقاً می‌دانستند چه کار کنند. به این ترتیب مسأله را حل کردیم و در آخر نسخه عربی، پولش را برگرداند، زیرا هر کسی یک نسخه ویدیویی برای خودش می‌خواست.

چرا در هر دو فیلم از آنتونی کوین استفاده کردید؟

سؤال خوبی است، زیرا همه فکر می‌کنند کس دیگری پیدا نمی‌شد. در الرساله، آنتونی کوین، بهترین انتخاب برای «حمزه» بود. از لحاظ سنی و به لحاظ چهره که کاملاً عربی می‌شد. در عمر مختار هم همین طور او به لحاظ سنی عالی بود. عمر مختار، ۷۵ ساله، بازیگری در همان حدود سنی می‌طلبید و چهره‌ای که خیلی شبیه خودش بود، آنتونی کوین.

نظرتان درباره سینما و کارکرد آن چیست؟

سینما از اول تا آخر الفبای سرگرمی است. شما نمی‌توانید یک نفر را بر دارید، از یک جا به جایی بکشید و بعد برای او سخنرانی کنید. سینما، سرگرمی است، حالا هوش و عقل را باید از طریق عینی تفریح و سرگرمی رخنه داد. حتی سام‌پکین یا می‌گوید اگر شما، تماشاچی را مدت ۲ ساعت کاملاً سرگرم کنید، فیلمتان به کل موفق است. من فکر می‌کنم، فیلم، اول سرگرمی است بعد چیز دیگر...

به لحاظ فن دکوپاژ، چه تفاوتی مابین دکوپاژ کارهای داستانتان و کارهای قبلی مستندتان وجود داشت؟

من به طریق نرمال دکوپاژ نمی‌کنم، که همه صحنه‌ها را به‌خصوص صحنه‌های داخلی را در جزئیات دکوپاژ کنم. دکوپاژ با جزئیات برای صحنه‌های جنگی بود. در این صحنه‌ها، موضوع تدوین به درد می‌خورد. برای صحنه‌های داخلی، در ذهن دکوپاژ می‌کردم. در حالی که کار می‌کردیم، همه چیز را تنظیم می‌کردم - روند بازیها و حرکتها را با دوربین تنظیم می‌کردم. در صحنه‌های جنگی - خیلی مهم بود که فریم به فریم تنظیم شود، و اینجا بود که زمینه مستندسازی من به درد می‌خورد.

بنابراین در صحنه‌های داخلی بدون دکوپاژ کار می‌کردید؟

بله، تقریباً در حد یک نقشه و با فلاشه‌های مختلف جهت بازیگران را مشخص می‌کردم، و به این ترتیب زوایای جدید پیدا می‌کردم.

پس فرق اصلی در دکوپاژ داستان و مستند در کار شما چیست؟

در کار داستانی، شما دکوپاژ را بر اصل ریتم تنظیم می‌کنید، ریتم، قصه، و در مستند، دکوپاژ بر اصل ساخت

سینما از اول تا آخر
الفبای سرگرمی است.
شما نمی‌توانید یک نفر
را بر دارید، از یک جا به
جایی بکشید و بعد برای
او سخنرانی کنید. سینما،
سرگرمی است، حالا هوش
و عقل را باید از طریق
عینی تفریح و سرگرمی
رنخنه داد

«داستانی». از داخل یک «نیود داستان» از تصاویر (ایماژها) استفاده می‌شود تا داستانی ساخته شود. در درام، تنها داستان و قصه را دارید و می‌خواهید آن را نرم و موزون بسازید، با ریتمی که حرکات حس نشود. اگر حرکات حس شود، موفق نیستید. ولی به هر صورت، مونتاژ در مستند زیباتر است. زیرا شما هم نویسنده هستید، هم کارگردان و هم موتور. شما را ش دارید و قصه را می‌سازید.

ارتباط سینما با ایمان و عقیده یک فرد چیست، با توجه به سابقه کارهای خودتان؟

سینما، زبان ارتباط است. شما، یا بیننده را به عنوان تماشاگر (بی تفاوت) دارید، یا اینکه درگیرش کرده‌اید با پرده، درگیرش کرده‌اید، یا به عنوان یک تماشاگر فقط ناظر است. وقتی با پرده درگیر می‌شوید، باید عاملی داشته باشید که تماشاچی قادر به برقرار کردن ارتباط با آن باشد. من فقط درباره الرساله صحبت نمی‌کنم، درباره هر فیلمی می‌گویم. ایده‌آل‌ترین موقعیت برای یک کارگردان، وقتی یک شخصیت را می‌پروراند، اگر در پنج دقیقه اول فیلم، بینندگان، شخصیت را بشناسند و دوست داشته باشند، در آن صورت شما روی تماشاچی کنترل دارید. حال شما کاری کرده‌اید که او را دوست داشته باشند. اگر او گریه کند، تماشاگر گریه می‌کند، اگر بخندد، تماشاگر می‌خندد. هیچ فیلمی موفق نخواهد بود اگر تماشاگر نداند با چه کسی باید همدلی کند، برای چه کسی «کف» بزند. شما باید با یک طرف باشید و علیه یک طرف، این اساس درام است.

حالا می‌ایم سر عمر مختار که یک پیرمرد ۷۰ ساله عرب بود، چه چیزی دارد که دنیا با او همدل شود؟ بنابراین از معلمی شروع می‌کنیم که به بچه‌ها درس می‌دهد. این در هر جای دنیا که باشد، تماشاچی با آن ارتباط برقرار می‌کند، در ژاپن، در فیلیپین، در هر جا. و نه هر معلمی، معلم بچه که با بچه‌ها انعطاف زیاد دارد، و بچه‌های کوچک بازیگوش و فضول. به طور اتوماتیک تماشاچی این «رد» (سیر) را دوست خواهد داشت. حالا من روی تماشاچی کنترل دارم و بنابراین خواهم توانست آنها را با خود همراه کنم. من هر موضوعی داشته باشم فرق نمی‌کند، مذهبی یا غیره، اگر تماشاچی با آن ارتباط برقرار نکند، اثر خیلی کم خواهد شد. آنها فقط نظاره‌گر خواهند شد و وقتی تماشاچی حس کرد که فیلم دارد او را موعظه می‌کند، درس می‌دهد، درس مستقیم، از پرده جدا می‌شود. به طور غیر مستقیم، شما باید به قلب تماشاچی نفوذ کنید.

شما این را چطور آموختید از مدرسه یا در حین کار یا مطالعه یا...؟

خوب واضح است، از تجربه یعنی مدرسه این را به شما درس نمی‌دهد، از تجربه است. در مدرسه به شما آموزش می‌دهند پاسخ به دو سؤال اصلی را. تماشاچی ما کیست؟ و ما چه می‌خواهیم بگویم؟ تماشاچی، اگر آفریقایی باشد، من یک کارا کتر سیاه پوست آنجا قرار می‌دهم، برای اینکه تماشاچی با آن ارتباط برقرار می‌کند و خودتان را نیز می‌گیرد، بهترین عکس العمل، زمانی است که شما خودتان را روی فیلم ببینید. مثل فیلمهای خانوادگی، که خودتان را می‌بینید و چطور لذت می‌برید، بعد از شما پسران، یا عیالتان بر فرض.

خب، نظرتان راجع به جشنواره‌ها و اهمیت آن چیست؟

فیلم را باید جلوی تماشاچی گذاشت، برای من فرق نمی‌کند، چند جایزه در کدام فستیوال گرفته، اگر تماشاچی آن را دوست نداشته باشد، حتی اگر شاهکار باشد، باید آن را روی طاقچه گذاشت. در رابطه با جذب تماشاچی - در الرساله و با هدف جذب تماشاچی غربی، من صحنه مسیحیت را پر و بال دادم و برای جذب مسیحیان، ما صحنه مسیحیت و حضرت مریم را مفضل‌تر کردیم.

کارگردان محبوب شما کیست؟ در جهان عرب و یا غرب؟

در جهان عرب درست نیست که من قضاوت کنم. چون کارهای زیادی ندیده‌ام ولی در سینمای غرب، «دیوید لین» است که فیلمهایش، فیلمهای یک کارگردان است. هیچ چیز از کار بیرون نمی‌زند، نه بازی، نه دوربین. احساس می‌کنید که فیلم یک کارگردان است. در میان کارگردانان مدرن، «الیور ستون» را دوست دارم.

کوروساوا چطور، از قدیمیها؟

کوروساوا، کارگردان خوبی است، هنرمند بزرگی است، ولی من چندان به فیلمهایش علاقه‌ای ندارم. کارهای سینمایی‌اش قوی است ولی من را سرگرم نمی‌کند، حوصله‌ام سر می‌رود. البته شک ندارم که در کشور خودش بسیار دوست‌داشتنی است.

خب از سوزهای مورد علاقه‌تان بگویید، از عمر مختار و از کارهای آتی، از صلاح‌الدین...؟

خیلی سوزهای دیگر بودند، عبدالقادر جزایری، عبدالکریم خطابی و خلیفه‌ها، ولی همه بعد از مبارزه تبعید شدند. به جز عمر مختار که حاضر نشد حتی تبعید شود. او می‌خواست در سرزمینش بمیرد. وقتی زمان نوشتن فرا رسید، مسأله فلسطین در ذهن من بود، صحنه‌هایی تزییق کردیم که موازی بود. ایتالیا، ییها، تصور می‌کردند که لیبی جزء خاک آنهاست، مثل مسأله مشابه اسرائیل و فلسطین. ایتالیا، ییها می‌گفتند: سزار از کنار لیبی گذشت و به همین دلیل، لیبی جزئی از امپراتوری رم است، و به همین ترتیب، یهودیها از فلسطین گذشتند، بنابراین مال آنهاست. حال وقتی که فیلم را می‌بینیم این دو کشور را جایگزین کنید، می‌بینید که عین همان است. بنابراین به این ترتیب اگر من صلاح‌الدین را بسازم، من تصویری از وضع حالایمان ساخته‌ام. دعوا مابین خودشان، تا وقتی که او آمد و سعی کرد آن را متحد کند، ایمانشان، آنها را متحد کرد و در آخر جوانمردی، اخلاقیات اسلامی، وقتی او اورشلیم را فتح کرد یک قطره خون تریخت. او خیلی جوانمرد بود. این نوشته ما نیست، تحقیقات خودشان است. نوشته‌های کشیشان، محققین کلیسا.

بعد از صلاح‌الدین چطور؟

بعد از صلاح‌الدین، «آندلس». زیرا فقط نشان دادن جنگ درست نیست. ما فقط جنگجو نیستیم. ما مسلمین به جهان تمدنش را دادیم. علوم پزشکی، شیمی. ولی البته نه مستقیم. یک قصه رمانتیک وجود دارد که در پس‌زمینه اینهاست. دانشگاهها آنجا هستند. در آندلس علم و تمدن وجود دارد. من دوست دارم به جهان بگویم موشکی که به کره ماه رفت به علوم ما ارتباط داشت.

شخصیت اصلی «آندلس» کیست؟

آندلس، توسط زنی فرمانروایی می‌شد، و «ابن المنصور» توانست به قدرت برسد از طریق رابطه‌ای رمانتیک با آن زن.



گفتم باید کاری کرد تا آنها را به اسلام برگرداند. خوب است که به آنها پیام داد. اگر چیزی از خودشان باشد، از قهرمانانشان، از همکاری‌شان در اسلام، بهتر است، و خوب گشتم و به «شیخ شامل» رسیدم و این کتاب را گرفتم شمشیرهای بهشت؛ و به نادر (طالبزاده) می‌گفتم که باید آن را بسازد. چون مثل عمر مختار است

خیلی مذهبی نیستیم. مذهب برای من مثل یک ملیت است، یک فلسفه زیستن. بنابراین برای من، سنی و شیعه، مسأله نیست. اسلام است. ولی چیزی که روی من تأثیر بسیار می‌گذارد، این است که در میان اهل تسنن، باب اجتهاد بسته است. ولی در میان شیعیان از قبل هم این موضوع را می‌دانستیم، که باب اجتهاد باز است. شیعیان فکر بازتری در این رابطه دارند. من اینجا آمدم و برایم ثابت شد که فکرشان بازتر است. از خودم می‌پرسم اگر بخوام شیعه شوم باید چه بکنم، چکار کنم؟ حالا فرض کنید که بپرسم می‌خواهم شیعه شوم، چکار باید بکنم؟ بگویم یا علی ولی الله؟ همین؟ خوب این را که همیشه می‌گوییم.

می‌خواهید شیعه شوید؟

خوب البته نه همین حالا. همیشه دوست دارم درباره شیعه بدانم، زیرا دوستم در لوس آنجلس که شیعه است، اهل سوریه. او یک شیعه متعصب است و ما همیشه با هم شوخی می‌کنیم. ولی همیشه این فکر باز وجود دارد.

و این برای شما محور است؟

بله محور است - من به لحاظ سیاسی، شیعه هستم، به لحاظ سادگی در ایمان، سنی هستم، و بالاتر از همه یک مسلمانم و دشمنان روی این کار می‌کنند این مشکل بزرگ بعدی ما خواهد بود. می‌خواهند خون بریزند. می‌دانم که در افغانستان دنبال این هستند. با سنی و شیعه هم کاری ندارند. سه چهار گروه که با هم می‌خواهند بجنگند و آمریکا دنبالش هست. در زمان جنگ ایران و عراق هم می‌دیدم. دلشان می‌خواست ادامه پیدا کنند، از طریق انکاسش در رسانه‌ها مشهود بود. که بگذار همدیگر را بکشند، و برای خرید اسلحه خرج کنند. الان دنبال همین دعوها هستند. در عربستان سعودی دارند این را جا می‌اندازند که شما اگر شیعه باشید کافرید. زیرا می‌ترسند، و می‌خواهند مردم را استثمار کنند.

خب از سفیرتان راضی هستید؟

بله، کاملاً. خیلی خوشحالم از آشنایی با شما، با ایران.

برمی‌گردید؟

ان شاء الله.

او قادر شد اسپانیا را تصرف کند، اسپانیا را متحد کند. ولی آن دوران طلایی بود. «طارق ابن زیاد» موضوعی نیست که ما بتوانیم به دنیا ارائه بدهیم. او اسپانیا را فتح کرده، آن را برای دنیای اسلام می‌شود ساخت ولی نه برای جهان غرب، چون کار او یک عمل استعماری بود در ابتدا، ولی بعد که یک تمدن شد می‌شود کار کرد.

درباره «شیخ شامل» در آذربایجان چطور؟

من اطلاعات زیادی درباره منطقه ندارم ولی وقتی آنها استقلال خودشان را به دست آوردند گفتم باید کاری کرد تا آنها را به اسلام برگرداند. خوب است که به آنها پیام داد. اگر چیزی از خودشان باشد، از قهرمانانشان، از همکاری‌شان در اسلام، بهتر است، و خوب گشتم و به «شیخ شامل» رسیدم و این کتاب را گرفتم شمشیرهای بهشت؛ و به نادر (طالبزاده) می‌گفتم که باید آن را بسازد. چون مثل عمر مختار است، او جذب ایمانش است، در حال جنگ است علیه کمونیستها، و این سوز خوبی است زیرا باعث می‌شود همه کشورهای زیر سلطه کمونیست، احساس افتخار کنند که مسلمان‌اند و فکر می‌کنم، سوز مهمی است و باید انجام گیرد و سوزهای دیگری وجود دارد که من آشنا نیستم که باید درباره آنها ساخته شود و در ارتباط با اسلام.

امروز سینمای جهانی در چه وضعی است و چه مسأله اساسی‌ای دارد، ویدئو، تلویزیون و...

مسأله‌ای وجود ندارد، فقط مسأله نمایش دادن است. نه در فیلم ساختن، بلکه در نمایش آن. اول تئاتر بود، بعد تلویزیون، حالا ویدئو و کابل، روی چه کسی اثر می‌گذارد؟ صاحب سینما. مردم قبلاً مجبور بودند بروند سینما، حالا می‌توانند خانه بمانند و می‌توانند تلویزیون کابلی داشته باشند. صد کانال داریم. بنابراین اثر می‌گذارد روی صاحب سینما ولی روی فیلمساز، نه. تقاضای بیشتری برای فیلم‌سازی وجود دارد و من مشکلی نمی‌بینم.

در این کلیت، نقش شیعیان را در کجا و چه می‌بینید؟

خوب من همیشه در لوس آنجلس هستم، نزدیک‌ترین دوست من که می‌خواست همراه من بیاید یک شیعه است. ما همیشه صحبت می‌کنیم و بحث می‌کنیم. من یک آدم